

سخنرانی دکتر «تania حاج حسن»، پزشک متخصص اطفال، در مراسم روز همبستگی با مردم فلسطین در سازمان ملل

نام من تانیا حاج حسن است، من پزشک مراقبت‌های ویژه کودکان هستم و در ده سال گذشته، بارها در غزه کار کرده‌ام، و اخیراً نیز، در جریان نسل‌کشی جاری، به عنوان عضوی از یک تیم پزشکی اورژانس، در بیمارستانی در ناحیه‌ی مرکزی غزه فعالیت داشته‌ام.

من امروز در همراهی اخلاقی با تمام متخصصان سلامت دیگری اینجا هستم که در ۱۴ ماه گذشته در غزه کار کرده‌اند. برخی از آن‌ها امروز، اینجا در کنار من هستند. ما اینجا هستیم در همبستگی با همکاران فلسطینی‌مان در حوزه‌ی سلامت و با مردم فلسطین.

نمی‌توان شاهد آنچه در غزه می‌گذرد بود و خشمگین و مصمم به توقف آن نشد. ما نمی‌خواهیم اینجا باشیم، یا در اخبار ظاهر شویم تا بارها و بارها گواهی اخلاقی بر جنایات جاری بدهیم. اما، روزنامه‌نگاران بین‌المللی و محققان مستقل حقوق بشر و پزشکی قانونی، به طور هدفمند، توسط اسرائیل از ورود به منطقه و شهادت دادن منع شده‌اند. در عین حال، روزنامه‌نگاران فوق‌العاده فلسطینی که نسل‌کشی مردم خود را پوشش می‌دهند، بارها توسط اسرائیل مورد هدف قرار گرفته و بی‌اعتبار شده‌اند، در حالی که گزارش‌هایشان و همچنین به قتل رسیدنشان تا حد زیادی توسط جریان اصلی رسانه‌های غربی نادیده گرفته شده است.

به عنوان یکی از معدود ناظران بین‌المللی که اجازه ورود به غزه را یافته‌ام، می‌توانم به شما بگویم: کافی است فقط ۵ دقیقه در یک بیمارستان در غزه باشید تا به شکل دردناکی برایتان روشن شود که فلسطینی‌ها به عمد قتل‌عام می‌شوند، از گرسنگی می‌میرند و از هر آنچه برای ادامه زندگی نیاز دارند محروم شده‌اند.

همه‌ی ما در ۱۴ ماه گذشته، افرادی را درمان کرده‌ایم که بارها و بارها قربانی قتل‌عام غیرنظامیان شده‌اند - در معدود بیمارستان‌هایی که هنوز به صورت نیمه‌فعال باقی مانده‌اند. برخی خانواده‌ها به طور کامل نابود شده‌اند، به طوری که از ثبت احوال حذف شده‌اند. همکاران ما در حوزه سلامت و کمک‌های بشردوستانه، به شکلی بی‌سابقه‌ای کشته می‌شوند.

ما کودکان بی‌شماری را درمان کرده‌ایم که تمام خانواده‌شان را از دست داده‌اند، پدیده‌ای که آن‌قدر در غزه رایج است که برای آن یک نام خاص گذاشته‌اند: «کودک مجروح بدون خانواده». ما دست‌های کودکانی را گرفتیم که در لحظات پایانی عمرشان، تنها یک غریبه برای تسلای آن‌ها حضور داشت. آن‌هایی که بهبود یافتند و توانستند

بیمارستان را ترک کنند، همچنان با خطر آشکار مرگ روبرو هستند؛ از طریق بمبارانی دیگر، گرسنگی، بی‌آبی یا بیماری.

تاریخ به‌روشنی نشان داده است که پزشکان نمی‌توانند جلوی نسل‌کشی را بگیرند. به همین دلیل است که به آن «کنوانسیون جلوگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی» گفته می‌شود. و به همین دلیل است که من امروز، به عنوان یک دکتر، اینجا هستم و از شما درخواست دارم.

پیش از آنکه آنچه را شاهد بوده‌ام با شما در میان بگذارم، می‌خواهم جمله‌ای از همکارم «دکتر محمد غانم» را نقل کنم، یک پزشک جوان اورژانس که یک ماه پیش توسط یک پهپاد کشته شد، پس از آنکه بیش از ۴۰۰ روز با استواری به مراقبت از بیمارانش ادامه داد، در حالی که بیمارستان‌هایی که در آن‌ها کار می‌کرد بارها مورد محاصره قرار گرفتند.

دکتر غانم گفته بود: «تا جایی که توانستم، از بازگو کردن داستان‌های تراژیک دوری کردم. به دو دلیل: دلیل اول اینکه می‌دانم فایده‌ای ندارد؛ کسانی که با دیدن تصاویر اجساد تکه‌تکه‌شده و سوخته تکان نمی‌خورند، با چند جمله هم تکان نخواهند خورد. و دلیل دوم اینکه نمی‌توانم کلماتی برای توصیف این داستان‌ها پیدا کنم.»

من با احساس دکتر غانم همدلم. چه چیزی برای گفتن باقی مانده که بتواند مردم را به عمل وادارد؟ چه حرفی باقی مانده؟ چگونه می‌توانیم حتی شروع به توصیف آنچه دیده‌ایم بکنیم؟

من سکوت زن مجروحی را که به بیمارستان آوردند در خاطر دارم؛ خیره نگاه می‌کرد و قادر به صحبت نبود. او یک هفته پیش زایمان کرده بود و نمی‌توانست نوزاد هفت‌روزه‌اش را پیدا کند. هم نوزاد و هم کودک نوپایش زیر آوار مانده بودند. هیچ واژه‌ای نیست که بتواند به درستی رنج و شقاوت این وحشیگری را بیان کند.

یادم هست «سوار» ۶ ساله را که با آسیب مغزی شدید در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شده بود و برادر کوچکش هنوز مفقود بود. به خاطر داریم که مادرش کنار تخت او نشسته بود، اشک‌هایش جاری بود و می‌پرسید: «جرم او چه بود؟» جرأت نداشتم به او بگویم که احتمالاً «سوار»، با آن مژه‌ها و موهای تیره و زیبایش، هرگز دوباره صحبت نخواهد کرد یا به طور کامل واکنش نشان نخواهد داد - اگر اصلاً زنده بماند. «نمی‌توانم کلماتی برای توصیف این داستان‌ها پیدا کنم.»

یا محمد ۵ ساله، که با جراحتی نافذ در سرش - احتمالاً اصابت گلوله - در اورژانس درگذشت چون تخت خالی در مراقبت‌های ویژه نبود. هیچ عضوی از خانواده‌اش زنده نبود تا پیکرش را تحویل بگیرد، و تیم پزشکی او را به

سردخانه منتقل کرد. دست‌ها و پاهایش خیلی کوچک بودند، و آخرین حالت صورتش پر از درد بود. «نمی‌توانم کلماتی برای توصیف این داستان‌ها پیدا کنم.»

یا آن زن سالمند که سنش را نفهمیدم و در حالی که کنار ساحل بود چندین بار توسط ارتش اسرائیل هدف گلوله قرار گرفت. او جان باخت، در حالی که شوهر سالخورده‌اش دستش را گرفته بود و با گریه به من می‌گفت: «ما فقط خدا را داریم.»

یا عامر ۱۳ ساله که پس از بمباران خانه‌شان دچار آسیب شدید گردن شده بود و مدام خواهرش را صدا می‌زد. او متوجه نبود که خواهرش همان دختری بود که روی تخت کناری‌اش بود؛ چون آن دختر به حدی سوخته بود که قابل شناسایی نبود. وقتی خواهرش فوت کرد، عامر تنها بازمانده‌ی خانواده‌اش شد. نگاه خالی و صدای آرامش را که در گوشم نجوا می‌کرد به یاد دارم: «کاش من هم با آن‌ها می‌مردم. همه‌ی کسانی که دوستشان داشتم در بهشتند. دیگر نمی‌خواهم اینجا باشم.» چطور می‌شود داستان عامر را با واژه توصیف کرد؟

یا کودکان خردسال، محمد و مسّا، که پسرعمو و دخترعمو بودند و بعد از اینکه ساختمان مسکونی‌شان بمباران شد، روی یک تخت احیا شدند. یادم هست که درحالی که مستأصل بودم پوشک‌هایشان را باز می‌کردم تا رگ خونی‌ای برای تزریق پیدا کنم. محمد از خونریزی جان باخت. مسّا دچار آسیب شدید مغزی شد. وقتی غزه را ترک کردم، او هنوز در کما بود. والدینش در همان حمله مجروح شده بودند و نمی‌دانم که آیا زنده ماندند یا نه.

یا «شروق»، دختر ۱۵ ساله‌ای با جراحات شدید در سر و قفسه سینه و چشمانی به‌شدت سوخته. او مدام مادرش را صدا می‌زد، در حالی که نمی‌توانست ببیند مادرش دقیقاً کنار اوست - و او هم به‌شدت مجروح شده بود. مادرش تا آخرین لحظه با تقلا نفس می‌کشید، تا اینکه جان باخت. ما، تیم پزشکی، پیش از آن‌که شروق بفهمد، می‌دانستیم که او تنها بازمانده‌ی خانواده‌اش شده است. شروق، که نامش به معنای «طلوع» است. «چطور می‌شود کلماتی برای توصیف این داستان‌ها پیدا کرد.»

یا پدری که با اضطراب به دنبال فرزندانش در اورژانس می‌گشت، و ما را دید که روی زمین مشغول احیای آن‌ها بودیم - تمام فرزندانش را، به‌جز عبدالله که هرگز پیدایش نکرد. «نمی‌توانم کلماتی برای توصیف این داستان‌ها پیدا کنم.»

یا آن پیرمرد دوست‌داشتنی که مجروحان را به اورژانس منتقل می‌کرد، هر طور که می‌توانست آن‌ها را تسلی می‌داد، و پس از هر کشتار جمعی، دریایی از خون را از زمین پاک می‌کرد. من او را هر روز می‌دیدم و فکر می‌کردم یکی

از کارمندان بیمارستان است، اما بعداً فهمیدم که او پس از کشته شدن تمام اعضای خانواده‌اش در آغاز نسل‌کشی، داوطلبانه شروع به کار در بیمارستان کرده بود. او تنها راهی که برای کنار آمدن با زنده ماندنش پیدا کرده بود، کمک به خانواده‌های دیگر بود. چطور می‌شود کلماتی برای توصیف داستان او یافت؟

این‌ها داستان‌هایی استثنایی نیستند. هر فردی که در غزه با او ملاقات کردم، خانواده، دوستان، همکاران یا همسایگانش را به شکلی خشونت‌آمیز از دست داده بود.

من از بیمارانی صحبت می‌کنم که دچار جراحات شدید شده‌اند و من از آن‌ها مراقبت کرده‌ام، اما این تنها یک بُعد از این وضعیت آخرالزمانی است. همه‌ی چیزهایی که برای بقای انسانی لازم است، در غزه هدف قرار گرفته‌اند - و این مدت‌هاست که ادامه دارد: آب، غذا، سرپناه، آموزش، مراقبت بهداشتی، انرژی، فاضلاب و بهداشت عمومی.

کودکی که ۱۴ ماه پیش در یک آپارتمان زندگی می‌کرد و به مدرسه می‌رفت، اگر هنوز زنده باشد، اکنون تلاش می‌کند از حملات هوایی، کشتی‌های جنگی و تیراندازی ارتش اسرائیل جان سالم به در ببرد، با گرسنگی و قحطی دست‌وپنجه نرم می‌کند، از بی‌آبی رنج می‌برد، در معرض بیماری‌هایی قرار دارد که بدن آسیب‌پذیر و دچار سوءتغذیه‌اش را تهدید می‌کند، پناهگاه امنی ندارد، و نه امروز و نه در آینده هیچ چشم‌اندازی برای آموزش ندارد. تمام دانشگاه‌های غزه نابود شده‌اند، از جمله هر دو دانشکده پزشکی موجودی که من در آن‌ها تدریس می‌کردم.

هر کودک در غزه در حال تجربه این وحشت است. من دائماً به کودکانی که ملاقات کردم فکر می‌کنم و امیدوارم که زنده باشند، در کنار والدینی که امیدوارم آن‌ها نیز زنده باشند، که نقص عضو نداشته باشند، گرسنه نباشند، تشنه نباشند، بیمار نباشند، در سرمای زمستانی که به چادرهایشان نفوذ می‌کند نلرزند، و نترسیده باشند. در عین حال می‌دانم که چنین چیزی برای هیچ کودکی در غزه در حال حاضر ممکن نیست.

در شب «روز جهانی کودک» در هفته گذشته، ایالات متحده برای پنجمین بار قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل را که خواستار آتش‌بس در غزه بود، وتو کرد. به گفته‌ی ماجد بامیه، نماینده‌ی فلسطین در سازمان ملل: «هیچ توجیهی برای وتوی قطعنامه‌ای که در پی توقف جنایت است وجود ندارد.» هیچ توجیهی.

حمله به نظام سلامت

تصور کنید این کودکان، مادران و پدران، با ناامیدی به دنبال مراقبت‌های پزشکی و کورسویی از امید، به یکی از معدود بیمارستان‌های باقی‌مانده در غزه پناه می‌برند. سپس برق قطع می‌شود. ورودی بیمارستان با موشک هدف

قرار می‌گیرد. دستور تخلیه اجباری صادر می‌شود. این صحنه‌ها آخرالزمانی هستند. همان بیمارستانی که من شاهد این فجایع وحشتناک در آن بودم، طی ۱۴ ماه گذشته بارها هدف حمله قرار گرفته است - همان‌طور که تقریباً تمام بیمارستان‌های غزه هدف قرار گرفته‌اند. بیمارستان‌ها و کارکنان حوزه سلامت از روز نخست به‌طور سیستماتیک توسط ارتش اسرائیل هدف قرار گرفته‌اند. همکاران و دوستان ما کشته شده‌اند، نقص عضو پیدا کرده‌اند، به‌طور غیرقانونی بازداشت و شکنجه شده‌اند. من شخصاً با کارکنان درمانی‌ای دیدار داشته‌ام که شکنجه‌های جسمی، روانی و جنسی توسط ارتش اسرائیل و نگهبانان زندان اسرائیلی را توصیف کرده‌اند.

یکی از پرستاران پرتلاش همکارم، سعید، زمانی که در حال خارج کردن یک بیمار از بیمارستان الشفاء بود - پس از صدور دستور جابه‌جایی اجباری از سوی اسرائیل - ربوده شد. او به مدت ۵۳ روز در بازداشت بود و شدیدترین اشکال شکنجه را تجربه کرد. پس از آزادی‌اش در ژانویه، از بی‌خوابی شدید رنج می‌برد، اما با این وجود، هر روز به اورژانس می‌آمد تا از بیماران مراقبت کند. یک روز، در حالی که جسد کوچک نوزادی را در آغوش گرفته بود که در جریان احیای ناموفق جان باخته بود، به خواب رفت.

دکتر غانم، که پیش‌تر از او نقل‌قول کردم، در آوریل - شش ماه پیش از کشته شدنش - نوشت: «بیمارستان الشفاء سه بار در محاصره قرار گرفت، در حالی که من داخلش بودم. و دوبار به زور از آنجا بیرونم کردند. این بار، شدیدترین مورد بود؛ چه از نظر محاصره، چه یورش، و چه میزان تخریب. ما ۱۳ پزشک در بخش اورژانس بودیم. همه‌ی ما به درجات مختلفی شکنجه شدیم و ۶ پزشک زخمی یا بازداشت شدند. من تنها از بخشی صحبت می‌کنم که خودم مسئولش بودم، نه پزشکانی که در بخش‌های دیگر، پس از بازداشت مستقیماً اعدام شدند یا پزشکانی که سرنوشتشان هنوز مشخص نیست.»

بیش از هزار نفر از کارکنان حوزه سلامت در غزه کشته شده‌اند. صدها نفر به اسارت اسرائیل درآمده‌اند. دست‌کم چهار نفر در دوران بازداشت کشته شده‌اند. هر یک از کارکنان سلامت که در غزه با آن‌ها ملاقات کردم، خانواده، دوستان و همکارانشان را از دست داده‌اند. هر یک از آن‌ها بارها آواره شده‌اند و بارها مجبور به ترک بیمارستان‌هایی که در آن‌ها کار می‌کردند شده‌اند.

در غزه، بسیاری از کارکنان درمانی در تلاش برای نجات مجروحان در حملاتی که به عنوان حملات بدنام دو یا سه مرحله‌ای اسرائیل شناخته می‌شوند، کشته شده‌اند - حمله‌ای صورت می‌گیرد، و سپس وقتی امدادگران برای کمک می‌رسند، همان مکان دوباره و حتی برای سومین بار هدف قرار می‌گیرد. دیگر کارکنان درمانی در حالی که در بیمارستان‌ها مشغول کار بوده‌اند، جان خود را از دست داده‌اند.

بیمارستان‌ها و کارکنان حوزه سلامت، نماد زندگی و اراده‌ی زنده نگه‌داشتن انسان‌ها هستند. هدف قرار دادن سیستماتیک و فاحش نظام سلامت، عبور از خط قرمزی است که هرگز نباید از آن عبور می‌شد - همانند بسیاری دیگر از خطوط قرمزی که حالا زیر پا گذاشته شده‌اند.

اما اکنون که این خطوط قرمز نقض شده‌اند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چه جهانی در انتظار ماست؟ این جهانی است که ما اجازه داده‌ایم برای دهه‌ها ادامه پیدا کند. این بی‌عدالتی‌های عمیق از ۱۴ ماه پیش آغاز نشده‌اند. فلسطینی‌ها تمام راه‌های ممکن را امتحان کرده‌اند - از دیپلماسی گرفته تا اعتراضات مسالمت‌آمیز - و به همان اصول و ارزش‌هایی متوسل شده‌اند که دقیقاً این نهاد بین‌المللی برای دفاع از آن‌ها تأسیس شده است. اما تلاش‌های آن‌ها با بی‌توجهی کامل به قطعنامه‌های سازمان ملل و نقض فزاینده‌ی حقوق‌شان روبرو شده است.

یک جمعه در سال ۲۰۱۹ در بیمارستان الشفاء را به یاد دارم، در جریان «راهپیمایی بزرگ بازگشت» - اعتراضاتی مسالمت‌آمیز که دو سال در امتداد دیوار مرزی ادامه داشت و در جریان آن ۲۲۳ فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی کشته شدند. همان بیمارستان الشفایی که حالا تقریباً به‌طور کامل نابود شده است، جایی که پزشکان مجبور به حفر گورهای دسته‌جمعی شدند تا کشته‌شدگان را دفن کنند، و جایی که دکتر فوق‌العاده، عدنان البرش، ریاست بخش ارتوپدی آن را بر عهده داشت - پیش از آن‌که ربوده شود، شکنجه شود، و - با احتمال قوی - در زندان‌های اسرائیلی بر اثر تجاوز جان بدهد.

یکی از صحنه‌هایی که به وضوح به یاد دارم، نوجوانی بود که به‌تازگی از محل اعتراضات به بیمارستان منتقل شده بود. گلوله‌ای از سوی سربازان اسرائیلی مستقر در یکی از برج‌ها، به گردنش اصابت کرده بود. او هوشیار بود، و درحالی که لوله‌ی تنفسی در گلویش قرار داشت و محدود نفس می‌کشید، نمی‌توانست هیچ بخشی از بدنش پایین‌تر از گردن را حرکت دهد. نخاعش با آن گلوله پاره شده بود. او دیگر هرگز قادر به حرکت دادن دست‌ها، پاها و حتی احتمالاً نفس کشیدن بدون کمک دستگاه نخواهد بود. پدرش التماس‌کنان از درمانگران می‌پرسید: «ما چه گناهی کرده‌ایم، جز اینکه به شکل صلح‌آمیز حقوقمان را خواستیم؟»

به نقل از دوست عزیزمان دکتر خمیس العیسی، پزشک توان‌بخشی که تا همین امروز در غزه تحت محاصره است: «ما رها شده‌ایم. ما قربانی آرمانی شدیم که می‌خواستیم برای همه‌ی انسان‌ها حفظش کنیم، اما متأسفانه فقط ما هستیم که بهایش را می‌پردازیم.» و منظور او از «همه»، تک‌تک ما است - چه در این اتاق و چه در سراسر جهان.

پیام‌هایی از کارکنان حوزه سلامت در غزه

با آگاهی از اینکه امروز اینجا خواهم بود، از برخی از همکارانم در غزه خواستم اگر پیامی دارند که می‌خواهند به شما منتقل کنم، برایم بفرستند. اکنون می‌خواهم برخی از این پیام‌ها را با شما به اشتراک بگذارم: «به آن‌ها بگو که خسته‌ایم... بی‌خانه‌ایم... در خیابان هستیم... عزیزان ما را از دست داده‌ایم و ما همگی فقط یک مشت داستان شده‌ایم.» این پیامی است که یک پرستار بخش اورژانس برایم فرستاده است

پزشک مراقبت‌های ویژه‌ای که در غزه تحت محاصره است و از خانواده‌اش جدا افتاده، به من گفت: «هر آنچه را که خودت با چشمانت دیدی، برایشان تعریف کن.» «به آن‌ها بگو که دلم می‌خواهد همسر و پسر را ببینم، چون واقعاً دلتنگ‌شان هستم.»

سعید، همان پرستاری که پیش‌تر درباره‌اش گفتم و بازداشت و شکنجه شده بود، این پیام را برای شما دارد: «ما داریم دفن می‌شویم، هر دقیقه داریم دفن می‌شویم، هر دقیقه ناپدید می‌شویم، هر دقیقه ربنده می‌شویم. چیزهایی را تجربه می‌کنیم که ذهن بشر حتی قادر به تصور آن هم نیست. می‌میریم و کسی نیست که ما را دفن کند. از تو می‌خواهم داستانتان را، تمام داستانتان را، با نام منتشر کنی. می‌خواهم تمام دنیا بداند که من یک انسانم. در نهایت، من فقط یک قلم روی کاغذ نیستم، من ناشناس نیستم، من انسانی هستم که خداوند آفریده است.»

و در پایان، سؤالی را مطرح می‌کند که اکنون من از شما می‌پرسم: «چرا فلسطینی‌ها خود از آرمان‌شان نگویند؟ چرا ما در آنجا (در مجامع جهانی) نیستیم تا سخن بگوییم؟ ما مردم فلسطین، ما مردم غزه. چرا من نیستم، چرا همسایه‌ام نیست، چرا همکارم نیست؟»

همکاران فلسطینی ما در اینجا حضور ندارند، زیرا نظام‌هایی که در حال حاضر وجود دارند، برای جان یک فلسطینی ارزشی قائل نیستند.

من امروز با شما به عنوان عضوی از جامعه مدنی و همچنین به عنوان یک فعال حوزه سلامت صحبت می‌کنم، که از نزدیک شاهد مرگ و ویرانی‌ای بوده‌ام که بر مردم فلسطین تحمیل شده است. ما طی ۱۴ ماه گذشته شاهد آن بوده‌ایم که چگونه نسل‌کشی‌ای که بیش از هر نسل‌کشی دیگری در تاریخ به صورت زنده پخش و مستند شده، با سکوت و کارزارهای گسترده تبلیغاتی مواجه شده است - کارزارهایی که در تلاش‌اند آنچه را که قابل توجیه نیست، توجیه کنند، و کسانی را که این جنایات را افشا کرده‌اند، ساکت و بی‌اعتبار سازند. شاهدانی که زنده بیرون آمدند، پیوسته گزارش جنایاتی را دادند که در هر زمینه دیگری منجر به اعمال تحریم می‌شد. اما اینجا، بعد از ۱۴ ماه نقض

جدی قوانین بشردوستانه، تجاوزهای گسترده به حقوق بشر، و ارتکاب جنایات جنگی وحشیانه، تنها چیزی که دیدیم، ناتوانی و بی‌عملی افراد، کشورها و حتی نهادهای است که این ساختمان نماینده آن است.

سابقه‌ای که در غزه بنا گذاشته شده، به همه‌جای جهان سرایت خواهد کرد. این نشان‌دهنده پایان حاکمیت قانون است. ما همین حالا هم دیده‌ایم که این وضعیت به لبنان گسترش یافته. و همان‌طور که یکی از جراحان داوطلب گفت: «وقتی در غزه بودم، احساس می‌کردم این مقدمه‌ای بر پایان انسانیت است.» اگر همبستگی با هموعانتان برای شما دلیل کافی برای اقدام نیست، دست‌کم به این فکر کنید که این وضعیت چگونه به دیگر نقاط سرایت خواهد کرد. این مسئله باید برای همه ترسناک باشد.

می‌دانم که حرف‌هایی که امروز با شما در میان گذاشتم سنگین است؛ اما با این حال، این کلمات در برابر واقعیتی که فلسطینی‌ها طی بیش از ۴۰۰ روز گذشته - و ۷۶ سال قبل از آن - تجربه کرده‌اند، هیچ است.

فلسطینی‌ها به دلسوزی ما نیاز ندارند؛ به تحسین ما هم نیازی ندارند. آنچه نیاز دارند، همبستگی واقعی و صادقانه ماست. و اکنون دیگر زمانی برای ناامیدی باقی نمانده. در ۲۴ ساعتی که من در این شهر خواهم بود، حداقل ۶۰ کودک در غزه مجروح یا کشته خواهند شد. ما حتی یک روز بیشتر هم نمی‌توانیم صبر کنیم.

می‌دانم بسیاری از شما که امروز اینجا هستید، از پیش به ضرورت اقدام باور دارید. مبارزه با سیستمی فاسد، سیستمی که امتیازات نامتناسب به کشورهای با سوابق خشن جهانی می‌دهد، شجاعت می‌طلبد.

روزی خواهد رسید که کسانی پرونده‌ی شهادت‌های ما را بیرون می‌کشند؛ شهادت‌هایی که برای ۱۴ ماه التماس کردند. آن‌ها اسناد فلسطینی‌هایی را خواهند یافت که در حال پوشش خبری نسل‌کشی خود بودند؛ چرا که به‌صورت بی‌سابقه‌ای ورود روزنامه‌نگاران بین‌المللی ممنوع شده بود. آن‌ها کودکان فلسطینی را خواهند دید که کنفرانس خبری برگزار می‌کردند تا به جهان بگویند که زندگی‌شان ارزش دارد. ما باید با آن تاریخ روبه‌رو شویم.

شجاعت و اقدامات فعالان سلامت فلسطینی در مواجهه با این نسل‌کشی، الگویی مثال‌زدنی برای همه ماست.

پرسشی که با آن شما را ترک می‌کنم این است: [اکنون] ما حاضریم چه چیزی را به خطر بیندازیم؟

سپاسگزارم.